

بله فدایی بودند. اما هر چهارتایشان مسلمان بودند. مسلمان بودند اما با فدایی‌ها همکاری داشتند.

- بچه‌هایتان آثار قلمی یا جزوه‌های درون گروهی هم داشتند؟

نمی‌دانم. وقتی از زندان آمدم بیرون همه خانه را برده بودند. همه خانه را جارو کرده بودند. هیچی نبود این خانه نبود. اسباب و اثاثیه و کتاب‌ها همه را برده بودند. کتاب‌های خیلی عالی بود. من دلم برای کتاب‌هایم می‌سوزم. من حدود شش هفت هزار جلد کتاب داشتم که برده بودند. خانه‌ام را فروخته بودند. یک آقای شیرازی خانه را خرید، خراب کرد و آپارتمان کرد. یازده تا آپارتمان آنجا ساخت که یکی‌اش را هم به خودم ندادند.

- خانه‌تان کجای تهران بود؟

خیابان ایران کوچکه مظاهر. همان جایی که سال‌ها مخفیگاه خیلی از مبارزان بود که بر ضد حکومت شاه مبارزه می‌کردند.

- چطور شد که منزل را از دست‌تان درآوردند؟

رفتند تصرف کردند. من مدتی منزل نمی‌رفتم. وقتی مرا گرفتند، رفته بودند منزل. بچه‌هایم را که کشتند مرا هم گرفتند.

- شما را به خاطر بچه‌هایتان تحت تعقیب قرار می‌دادند یا به خاطر فعالیت‌هایی که خودتان داشتید؟

نه، به خاطر خودم. خودم عضو جبهه ملی بودم و از طرف جبهه ملی، مسوول کمیته بازار بودم. جبهه ملی مهم‌تر از همه اینها بود. اتفاقاً زمانی که شاه فرزندان را کشته بود آیت‌الله خامنه‌یی در خانه‌ام بود. ساواکی‌ها آمده بودند او را بگیرند. خودم راه فرار را نشان دادم که چطور بروم.

- چه کسانی بیشتر به خانه شما می‌آمدند؟

بسیاری از مبارزین به خانه ما می‌آمدند. مرکز دوم مبارزین خانه ما بود. به جز دکتر شریعتی، از آخوندها آیت‌الله منتظری و استاد شریعتی به منزل ما می‌آمدند. آقای منتظری وقتی از زندان مرخص شد، یکسر آمد منزل ما. چند روزی آنجا بودند. همه مبارزین از سران چپ و راست به منزل ما می‌آمدند چون هم از نظر سنی و هم سابقه مبارزه، قدیمی‌تر از بقیه بودم.

- مهندس بازرگان و یارانش چه؟

با هم دوست بودیم. مهندس بازرگان خیلی دوست داشت بروم نهضت آزادی، گفتم من داخل احزاب نمی‌آیم. هیچ وقت عضو هیچ حزبی نبوده‌ام. حتی حزب مهندس بازرگان که مرد بسیار بزرگواری بود. خدا بیامرز. دکتر سبحانی هم انسان بزرگی بود. اگر از خوبی و بدی کسی از من پرسند، در دنیا به خوبی دکتر سبحانی نداریم. در مدتی که در زندان بود، به دیدنش می‌رفتم. از زندان که آمد بنا بود به خانه ما بیاید چون خانه ما بزرگ و وسیع بود. سه طبقه داشت. ۱۰ نفر هم می‌آمدند جایش را داشتیم. اغلب آنهایی که آزاد می‌شدند، اول می‌آمدند منزل ما، چند روزی آنجا بودند، بعد جایی دست و پا می‌کردند و می‌رفتند.

روابطم با آیت‌الله طالقانی هم بسیار نزدیک بود. **- مسجد هدایت هم تشریف می‌بردید؟**

بله ما از خواص آن مجلس بودیم اما در مسجد کار سیاسی نمی‌کردیم.

- بچه‌هایی که بعدها جذب مجاهدین شدند اکثراً دانش‌آموخته‌های مسجد هدایت بودند.

مردمان خوبی بودند. ۱۰ تا را محکوم به اعدام کردند. محمد حنیف نژاد که رهبر گروه بود، حبس ابد، بقیه گفتمند نه یا جرم ما بیشتر از آنهاست یا کمتر از آنها. یا او را هم بی‌اورید بکشید یا ما را هم آزاد کنید. آنها خیلی رفت و آمد می‌کردند پیش آیت‌الله طالقانی. بالاخره تصمیم گرفتند کشته شوند و اقتدار تند حرف زدن که کشته شدند. حنیف نژاد با ۹ نفر دیگر از سران مجاهدین خلق کشته شدند.

- فعالیت‌های شما به دوران دکتر مصدق می‌رسد. آیا دکتر مصدق را از نزدیک دیده بودید و برخوردی هم داشتید؟

یک برخوردی با ایشان داشتم. این برخورد در منزل دکتر مصدق بود. آن روز خیلی از رفقای ما آمده بودند. من هم آنجا رفتم. برای چه رفته بودیم، نمی‌دانم. همان یک بار دکتر مصدق را بیشتر ندیدم.

- توی خیابان کاخ؟

بله خیابان کاخ. خانه دکتر مصدق را یکی از رفقای ما می‌خواست بخرد و من هم به اصطلاح شریک شوم و آنجا را نگذاریم خراب کنند. وقتی رفتیم، گفتند فروخته شده است. متأسفانه نشد.

- از سایر اعضای سران جبهه ملی بگوئید.

دکتر غلامحسین صدیقی که بسیار آدم خوبی بود. روزی که مرا گرفتند و بردند زندان وقتی وارد زندان شدم اتاق بزرگی بود. همه نشسته بودند، دکتر صدیقی بلند شد آمد جلو و مرا بوسید، گفت: فلائی که آمد من هیچ احتیاجی به شما ندارم. همه کارهای من با ایشان است. از داریوش فروهر هم نمی‌دانم چه بگویم. واقعاً خوب بود، چه خودش، چه زنش. زنش از خودش بهتر بود. زن فوق‌العاده شجاع، نترس، فهمیده و باکمالی بود. مظفر بقایی هم یکی از اعضای جبهه ملی بود. خوب بود. متأسفانه پند شد. فرد باکمالی بود که می‌دانست چه می‌کند ولی گولش زدند. حالا یا پولش دادند یا پست و مقام. از مصدق برگشت و مخالف شد. من خاطره خوبی از او ندارم. بقایی سخنران خیلی شجاع و توانایی بود.

- اگر بخواهیم چند نفر از یاران مخلص دکتر مصدق را نام ببریم شما از چه کسانی نام می‌برید؟

همه ابراز خلوص می‌کردند؛ شایگان، فروهر، دکتر حسین فاطمی... **- خلیل ملکی چی؟**

ملکی آدم خیلی خوبی بود متأسفانه دیر به جبهه ملی ملحق شد. وقتی گرفتندش عضو جبهه ملی بود. این حرف‌های من ملاک نیست؛ هم حافظه ندارم هم یادم نیست. این سوال‌ها را اگر یک ماه پیش می‌کردید ممکن بود من بیشتر جواب بدهم ولی الان هیچی یادم نیست. **- الحمدلله خیلی به هوش هستید.**

نه حافظه‌ام در اثر سکتی‌یی که چندی پیش کردم از بین رفته است. از محبت این آقا و خانم که لطف می‌کنند و در اینجا از من پرستاری می‌کنند باید خیلی تشکر کنم. **پرستار: آقای شانه‌چی ماشاءالله حافظه خیلی خوبی دارند. حالا کم‌لطفی می‌کنند نسبت به خودشان ولی خوب بارها بوده که نکات خیلی ریزی را متذکر شده‌اند. حتی چمدانی را که خانه خواهرشان بود بعد از ۸، ۹ سال که می‌آوردیم و پیش ایشان باز می‌کردیم یکی یکی که بروی داشتم مثلاً عبا را که برمی‌داشتم، می‌گفت: این عبا را برادرم ۵۰ سال پیش به من دادند در فلان جا. می‌گفتند یک عبا دیگری هم باید کنارش باشد. محتویات چمدان را یادشان بود. می‌گفتند یک کت هم داخل چمدان باید باشد، می‌گفتم کت؟ می‌گفت بله یک عینکی هم تویش هست که شیشه‌اش درآمده. عینک را که درمی‌آوردم شیشه‌اش درآمده بود. تمام فعالیت‌های روزمره یادشان هست. ممکن است نسبت به مکان و ساعت، حضور ذهن نداشته باشند. گاهی نکاتی را یادآور می‌شوند که خیلی برابم جالب است.**

- به هرحال ایشان بخشی از تاریخ معاصر ایران هستند. بفرمایید در چه سالی و چگونه با آیت‌الله خمینی آشنا شدید؟

زمان فوت آیت‌الله بروجردی از طرف دکتر سنجابی مسوول تشکیلات جبهه ملی به من ماموریت داده شد به اتفاق چند نفر به قم برویم و تحقیق کنیم که کسی را به عنوان مرجع تقلید شناسایی کنیم. سه نفر آن موقع مطرح بودند. پیش آیت‌الله شریعتمداری رفتیم. بیشتر نظر جبهه ملی آیت‌الله شریعتمداری بود. پرسیدم کس دیگری هست که در مظان اجتهاد باشد و برای مقلد خوب باشد، گفتند بله آقای خمینی. رفتیم پیش آیت‌الله خمینی. آیت‌الله خمینی هیچ تشریفات نمی‌داشت. یک چایی تلخ برایمان آوردند. گفتم ما آمدیم ببینیم از کی تقلید کنیم. گفتند بروید تحقیق کنید ببینید هر کس شایسته‌تر است از او تقلید کنید. خود آیت‌الله خمینی در منزل‌شان این را گفتند.

ما بلند شدیم آمدیم. خدا بیامرز. به دکتر سنجابی

که مسوول تشکیلات جبهه ملی بود جریان را گفتم. ایشان گفتند حالا چیزی به کسی نگو تا ببینیم چه کار کنیم. ایشان نظرش این بود که مقلد آیت‌الله شریعتمداری باشد اما شریعتمداری را خوب نپسندیدند. متفرق شدند و هر جمعیتی از کسی تقلید می‌کرد.

- در چه سالی تصمیم به مهاجرت گرفتید؟

یادم نیست. گمان می‌کنم سال ۱۳۶۰ بود. اوج درگیری گروه‌های سیاسی.

- به چه قصد و نیتی به خارج رفتید؟

ما جانداشتم. چهار تا بچه داشتم. هر چهار تا بچه کشته شده بودند. زخم هم که دق کرد و مرد. یک صنار سی‌ساهی داشتم، گفتم خب من اینها را چه کارش کنم، بگذارمش برای کی. دو تا خانه داشتم، خانه‌یی را فروختم. حدود یکصد میلیون کمتر شد که دو تا مدرسه در مشهد ساختم که الان مدرسه‌ها دایر است.

- جایش کجاست؟

یکی‌اش را که پارسال دیدم. روی پارچه، شانه‌چی نوشته بودند. یکی دیگر را ندیده‌ام. جایش یکی در جاده سرخس است یکی در جاده خواجه ربیع.

- اموال‌تان را که به پول تبدیل کردید کجا رفتید؟

رفتم آلمان. آلمان ماندم. ۱۴، ۱۵ سال در آلمان و فرانسه بودم.

- آنجا پیش کسی بودید؟

خبر دو تا اتاق اجاره کردم و ماندم. همه می‌آمدند آنجا. خانه ما مرکز شد.

- کی فرانسه رفتید؟

فرانسه رفت و آمد می‌کردم ولی در آلمان مقیم بودم. بعد آمدم فرانسه. وقتی که می‌خواستیم ایران بیایم، ۹ ماه بود به من حقوق می‌دادند. چون قانونی در فرانسه وجود داشت که هر کس از فلان مدت بیشتر بماند دولت به وی حقوق می‌دهد؛ حدود چهار هزار فرانک. دیدم حالا پیش بنی‌صدر باشم بهتر است. رفت و آمدش بیشتر است. امکاناتش بیشتر است. رفتم آنجا. بنی‌صدر در فرانسه بود. خیلی از آشناها و رفقای من در فرانسه بودند. من در آلمان تنها نبودم ولی آشنای نزدیک نداشتم. در دوره بنی‌صدر ایشان یک مشاوره‌یی با من داشتند، در مورد تجارت بین‌الملل.

- چه مدت آلمان بودید؟

آلمان چهار، پنج ماهی بودم. بعد آمدم فرانسه، ۱۴، ۱۵ سال هم فرانسه بودم.

- چطور شد برگشتید به ایران؟

دعوت کردند که بیایم ایران. خاتمی آمد تلفن کرد بیا مشهد، من آمدم ایران. گفتند نرو خطرناک است. گفتم حالا ما می‌رویم یا خطرناک است یا نیست. رفتم مشهد. تو فرودگاه مرا گرفتند ولی خیلی مودبانه و محترمانه بعد خیلی احترام کردند و اتاق خیلی خوبی به من دادند نزدیک مامورانی که خودشان بودند. بعد از سه روز مرا برگرداندند فرانسه. ۳۰، ۴۰ روزی آنجا بودم. دولت فرانسه هم فهمید ما من چه کار کردند. متعجب بودند که یعنی چی. خودشان گفتند بیا و خودشان گرفتند و مرا برگرداندند. بعد از ۳۰، ۴۰ روز مرا خواستند. رفتم آنجا و گذرانام‌ام و همه چیز را دادند و گفتند می‌خواهی بروی ایران برو. بلیت را هم آقای خامنه‌یی فرستاده بودند پاریس برای من. پول بلیت آمدنم را آقای خامنه‌یی داد. سوار شدم آمدم اینجا. خیلی احترام کردند. یک هتل بسیار خوبی برابم گرفتند. تلفن کردند که آقای خامنه‌یی گفتند بریدشان به فلان هتل. گفتم برادر و خواهر دارم اینجا. اجازه بدهید بروم پیش برادر و خواهرم. یک مدتی است آنها را ندیده‌ام. گفتند باشد.

- وقتی بازگشتید به دیدن آیت‌الله خامنه‌یی هم رفتید؟

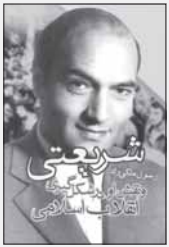
یک مرتبه رفتم آقای خامنه‌یی را دیدم. خیلی از حد بیرون به من احترام کرد. همان یک دفعه را که دیدن خیلی احترام کردند. رو کردند به سر‌بازها، پاسدارها و آنهایی که آنجا بودند. بعد از نماز بود. گفتند شب سرد زمستان و گرم تابستان که ما می‌آمدیم تهران منزل آقای شانه‌چی آنجا نصف شب که من وارد می‌شدم و خسته می‌شدم از منبر، خانمش غذای داغ برای ما می‌آورد.

- از اینکه پذیرفتید و در این گفت‌وگو شرکت کردید. تشکر می‌کنم.

من هم تشکر می‌کنم.

سایه شریعتی بر انقلاب

با گذشت سه دهه از پیروزی انقلاب و نیز نزدیک به ۳۵ سال از هجرت همیشگی دکتر علی شریعتی، سایه این متفکر اسلامی بر جامعه و مسائل متیلابه آن سنگینی می‌کند. جدای از تاریخ انقلاب که شریعتی سهم بسزایی در آن دارد، هستند نویسندگان و گویندگانی که در جست‌وجوی نقش این متفکر در شکل‌گیری گفتمان انقلابی مردم ایران در سال ۵۷ هستند. رسول ملکی‌راد از آن دست نویسندگانی است که در این سال‌ها قلمش را در راه این شناخت به تکاپو انداخته است. وی با تحریر کتاب «شریعتی و نقش او در شکل‌گیری انقلاب اسلامی» راه در گامی نهاده که تاکنون به‌طور پراکنده در حوزه شریعتی‌شناسی به آن پرداخته شده است. از تاریخ تولد نویسنده برمی‌آید که وی در زمان اوج‌گیری شریعتی نوجوان بوده است. با این حال از فصل‌بندی کتابش پیداست تامل و کنکاش درخوری در حوزه شریعتی داشته است. کتاب «شریعتی...» که برای نخستین بار است چاپ می‌شود



پنج‌بخش دارد. در بخش نخست به ادبیات و پیشینه پژوهش می‌پردازد. بخش دوم را به نگاه‌های گوناگون به شریعتی و نقش او در انقلاب اختصاص داده است. در بخش‌های سه‌گانه دیگر که هرکدام از گفتارهای مختلفی تشکیل شده به مساله شریعتی از آغاز تا فرجام، بررسی نقد شریعتی در فرآیند شکل‌گیری انقلاب اسلامی و بسج سیاسی روشنفکران و توده‌ها علیه نظام پهلوی و در فرجام بحث به دستاوردها و نتیجه‌گیری در این زمینه پرداخته است. نویسنده در مقدمه کتاب و در یک پاراگراف به ظرافت شریعتی و کاری که برای او در این کتاب شده را به خواننده معرفی می‌کند؛ آنجا که می‌نویسد: «در واقع ماهیت دینامیکی و پراکنج‌اننده‌وجه مختلف آرای شریعتی، محققان و پژوهشگران عرصه مطالعات تاریخ معاصر و انقلاب اسلامی را دست‌کم در این مورد به نقطه مشترکی رسانده است که فرخوان‌مکتبی - ارزشی او برای ایرانیانی که در آن هنگام دیدگاه سیاسی داشته و به نحوی با رژیم درافتاده یا معترض و منتقد سیاست‌های پهلوی دوم بودند، شگفتی‌ساز و مجذوب‌کننده بوده است. طرفه آنکه بازخوانی مجدد نمادها، اسطوره‌ها، ارزش‌ها، شخصیت‌های تاریخی و مذهبی اسلام و ارائه یک تفسیر ایدئولوژیک از آیین تشیع، آرمان‌های نوستالژیک روشنفکران و جوانان مذهبی دانشگاه‌را احیا می‌کرد و هویتی انقلابی و پرشور را برای آنان در برابر هویت دفاعی و تحقیرشده به امرغان می‌آورد.» کتاب شریعتی و نقش او در شکل‌گیری انقلاب اسلامی را شرکت انتشارات چاپخش چاپ و منتشر کرده است.

شما چه فکر می‌کنید

امسال ۳۰ سال از پیروزی انقلابی می‌گذرد که در ایجادش همه اقشار مردم ایران سهیم بودند. هزینه‌های بسیاری نیز برای آن پرداختیم. در این ۳۰ سال ملت ایران همچنان فراز و نشیب‌های فراوانی را طی کرده و هزینه‌های بیشتری برای رسیدن به شرایط مطلوب پرداخته‌است. ۳۰ سال زمان کمی نیست. اکنون بخش مهمی از جمعیت کشور را همین زیر ۳۰ ساله‌ها تشکیل می‌دهند که خاطره‌یی از انقلاب ندارند. طبیعی است ذهنیت‌های متفاوتی نسبت به انقلاب وجود داشته باشد. روزنامه اعتماد در سی‌امین سال این رویداد بزرگ درصدد است بخشی از صفحات خود را به این مساله اختصاص دهد. از آنجا که انقلاب ایران با تکیه بر توده‌های مردمی شکل گرفت و تداوم آن نیز بدون مشارکت مردم میسر نبود ما نیز از عموم مردم می‌خواهیم با مشارکت نظری و تبادل نظر در این زمینه، برای رسیدن به درکی بالاتر ما را یاری کنند. از شما خواننده گرامی خواستاریم نظرات خود را در پاسخ به پرسش‌های زیر برای ما ارسال کنید. مطالب خود را می‌توانید توسط ای‌میل به آدرس: news@historical.ir یا تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری، کوچه هشتم، پلاک ۱۶، روزنامه اعتماد، گروه تاریخ ضمیمه ارسال فرمایید. تلاش ما منعکس کردن این نظرات برای سایر خوانندگان است.

۱- به نظر شما آیا انقلاب سال ۵۷ گریزناپذیر و یک ضرورت بود؟ چرا و به چه دلیل؟

۲- چه عواملی موجب شکل‌گیری جریان انقلاب شد؟

۳- آیا نارسایی‌های موجود مربوط به اصل انقلاب است یا مدیریت بعد از پیروزی؟

۴- شما چه خاطره شنیدنی از دوران انقلاب دارید؟